



جنگ و پس از جنگ

• دکتر رامین مجیر

یوسف هنوز هم هر صبح، بعد از اذان، چهار زانو کف اتاق می نشیند، نوحه می خواند، سینه می زند و اشک می ریزد. حالا دیگر بچه هایش رفته اند و او نمی تواند مثل سال های پیش تر، که بچه ها کوچک بودند و ترسان پدر، صبح با صدای اذان از خواب بیدارشان کند تا هم صدا با او نوحه بخوانند و سینه بزنند و چشم هایشان، که از خواب سنگین است را به سختی باز نگه دارند تا پدر ناگهان فریاد نکشد، در خودش نیچند و هر چه را که دم دست دارد به سویشان پرت نکند، مثل آخرین بار که قندان پراز قند را پرت کرد و سر علی را شکافت، به قاعده چهارده بخیه.

یوسف هنوز هم شعرهای حاج صادق آهنگران را می خواند، با صدای بلند. و سینه می زند و از دسته هم سرایانش، علی، زینب، محمد و یاسر همه رفته اند. زینب به خانه شوهر و آن سه تای دیگر به دنبال زندگیشان، فقط معصومه مانده، زنش که هنوز و همچنان در تاریخ روشن صبح رو بروی یوسف می نشیند و هم صدا با او می خواند و آرام اشک می ریزد به شوربختی خودش یا به حال یوسف که موج انفجار ویرانش کرده است و یا به دل تنگی بچه هایش.

یوسف، باز مانده جنگ است. یکی از هزاران جانباز جنگ تحمیلی و یکی از همه آن هایی که هنوز خیال تنهایی شان پراز صدای خمپاره و بمب است و وقتی چشم بر خیال می بندند، پیکرهای تکه تکه شده یارانشان را

است! همین. و نمی داند از کجا آمد این موج و چرا آمد و چرا پدر موجی شد و چرا هزاران یوسف دیگر.

جنگ یک واقعیت بود و هست. می گویم هست به این دلیل که هنوز هم هر چه داریم و نداریم و هر چه شد و باید می شد و نشد از همان جنگ مایه می گیرد. از هشت سال بیم و امید و ترس و شهامت جنگی که انگار بنا نبود نسل بعد از آن به درستی چیزی درباره اش بداند و ظاهراً بنا هم نیست، و آن چه هست همان شعارواره ها و نوا آهنگ هایی است که گه گاه در تلویزیون به نمایش می گذارند یا، جفیه و مهر و تسییحی در کنار کلاهی سوراخ از گلوله در پشت ویتربینی به معنی نماد جنگ و گه گاه یاد بودی و تمام. یعنی جنگ همین بود؟! به همین سادگی و آسانی؟!!

حالا دیگر شب هاصدای آژیر حمله هوایی از خواب نمی پرانندمان و زوزه بمب ها و موشک ها و مرگ، که فاصله لیوان آبی را تا تشنگی یک لب تاب نمی آورد. حالا دیگر برج های شیشه یی بی ترس از لرزه موج انفجار بالا و بالاتر می روند و مردمی که در دامنه این برج ها در پی خویش و یا نیازهای خویشتن می دوند فراموش کرده اند، آن نوار چسب های کاغذی را که حتی بر شیشه کوچک دریچه حمام هم نقشی از ترس چسبانده بود. جنگ تمام شده است خیلی سال پیش! پیش تر از آن که درست به یادمان بیاید. اما... موجی ها هنوز هستند و هنوز صدای حرکت ویلچرها را می توان شنید و هنوز صدای خس خس سینه های زخم خورده از بمب های شیمیایی را و شهرهایی را که هنوز از ویرانی جنگ به تمامی نرسته اند و عجبا که از این همه نشانه و از آن همه بیم و هراس و از آن همه دگرگونی که در درون و بیرون هر یک از ما اتفاق افتاد کمترین نشانی درخور ادبیاتمان نیست!

تقریباً چیزی حدود شصت سال از دومین جنگ جهانی گذشته است، اما هنوز کشورهایی که درگیر جنگ شدند، رها نکرده اند تا مل و تعمق در متن و حاشیه آن جنگ را. هنوز برای نشان دادن وحشت نازیسم فیلم می سازند و رمان می نویسند و همچنان آثار نوشتاری و سینمایی است که با نشانه هایی عمیق از جنگ شصت سال پیش و بی آمدهای آن خلق می شوند و چهارمین و پنجمین «کینگ کنگ» را هم که می سازند به واقع باز نمایی نمادی است از مثلاً همان بمب مرگ که بر هیروشیما فرو افتاد و نگاه که می کنی هنوز با گذشت این همه سال، پس زمینه بسیاری از نظریه ها و نگاه ها و امیدها و ناامیدی ها، همان جنگ شصت سال قبل است که انگار همچون داغی به ارث مانده و از نسلی به نسل

می بینند و پرچم هایی که در اهتزاز می دوند و از دستی افتاده، به دستی دیگر می رسند تا همچنان رقصان در باد، امید فتح بدهند. یوسف را و یوسف ها را حالا دیگر کم تر کسی می فهمد. حتی وقتی از جنگ می گویند و از شب های هول و سحر گاهان فتح، حرفشان دشوار درک می شود.

یوسف با همه کرامت هایش متعلق به نسلی است که با نسل بعدی اش، فاصله ای به اندازه خیال تا واقعیت دارد.

یوسف را حتی بچه هایش نمی فهمند، همچنان که یوسف های دیگر را. انگار نسل آن ها در پشت دیواری که در این سویش، دوران دویدن برای ماندن و له له زدن برای داشتن شکل گرفت، جا مانده اند و تنها اسم و اشاره ای و شعارواره هایی در عظمت یادشان به این سو آمد و جنگ با همه معنا هایش در هیاهوی برآمده از صدای نفس هایی که بی امان برمی آیند و دویدن و رسیدن و یا نرسیدن را به مقصدی یا هدفی، یا هر آن چه می توان شد یا خواست و یا خواست و نشد معنا کند، کم رنگ و کم رنگ تر شد.

بچه های یوسف با جنگ بیگانه مانده اند، هر چند که جنگ به تلخی در خانه شان بود و هنوز هم هر صبح بعد از اذان اگر باشند می توانند صدای جنگ را در زنجموره های پدر بشنوند، اما آن ها در این صدا، نه جنگ را، که بیماری یوسف را می بینند و پسر بزرگتر گاهی به حزن و گاهی به ریشخند می گویند: موجی



● ادبیات عامیانه

مجموعه مقالات درباره افسانه‌ها و آداب و رسوم مردم ایران
 محقق و گردآورنده:
 مرحوم دکتر محمدجعفر محبوب
 به کوشش دکتر حسن ذوالفقاری
 در دو جلد، هر جلد ۶۷۰ صفحه
 ناشر: نشر چشمه
 چاپ دوم، قیمت دوره دو جلدی ۱۰۷۰۰۰ تومان

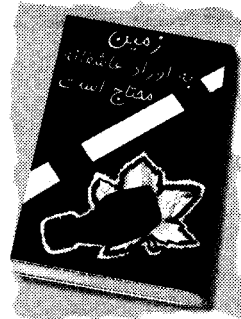
کتاب ادبیات عامیانه ایران که اخیراً از سوی نشر چشمه تجدید چاپ شده شامل پنجاه و هشت مقاله در حوزه ادبیات عامیانه ایران است که در مدت پنجاه سال به قلم مرحوم استاد دکتر محبوب نوشته شده و در مطبوعات داخل و خارج از کشور به چاپ رسیده است. در این کتاب زمینه‌ها و ساختار داستان‌های عامیانه‌ای چون سمک عیار، ابومسلم نامه، امیر ارسلان رومی، اخترنامه، داراب نامه، بهرام و گل اندام مورد بررسی قرار گرفته است.

همچنین مقالاتی در مورد رسم‌هایی چون قصه خوانی، نقالی، روش‌های عیاری، افسانه‌های مرغان و... نیز در این کتاب هست که در کنار بیوگرافی نسبتاً مفصل دکتر محبوب مجموعه پژوهشی و در خور توجهی را فراهم آورده است.



● برای خوبی تو

مجموعه شعر: علی اکبر سعیدی کیا
 ناشر: متن گستران آریا
 ۱۱۷ صفحه، قیمت ۱۱۰۰۰ تومان

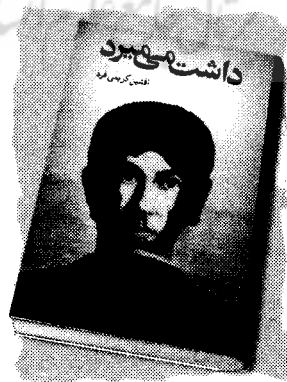


● زمین به اوراد عاشقانه محتاج است

مجموعه شعر رویا زین
 ناشر: نشر پیام امروز - ۱۳۸۲
 قیمت: ۱۰۰۰ تومان

حادثه‌ها در مانده‌اند
 در برابر زنی که روئینه است
 در برابر زنی که تنها
 عشق
 نفوذ می‌کند از خلال سیاهی مردمکانش
 در برابر زنی که دیوانه است
 حادثه‌ای در امان نمی‌ماند.

زمین به اوراد عاشقانه محتاج است، از معدود مجموعه شعرهایی است که در بین انبوه مجموعه‌های شعر، اشعاری قابل تامل را در خود جای داده و نوید حضور شاعره‌ای با اندیشه‌های متفاوت را می‌دهد.



● داشت می‌مرد

مجموعه شعر افشین کریمی فرد
 ۶۲ صفحه، قیمت ۶۵۰ تومان
 ناشر: انتشارات میرکسری

مجموعه شعرهای کریمی فرد بیشتر در قالب نثر شاعرانه آرایه شده با ساختاری متفاوت و تصاویری که گاه قابل تامل.

دیگر رسیده است. اما در این جا ظاهراً جز شماری کتاب یارانه‌ای که با دستمایه قرار دادن جنگ و پی آمدش به آبکی‌ترین شکل ساخته و پرداخته شد، تقریباً هیچ نگاه جدی به جنگ نشد و انگار هشت سال جنگ هیچ تاثیری نداشته است بر ذهن و زندگی، نویسندگان و اهل هنر در زمینه‌های گوناگونش.

نوشتم تقریباً که منها کرده باشم یکی دو اثر قابل قبول و گاه ارزشمند مثل زمین سوخته احمد محمود را، یا یکی دو فیلمی که با نگاه و تاملی عمیق‌تر ساخته شده است، جدا از انبوه فیلم‌های سطحی به اصطلاح - ژانر دفاع مقدس - اما این بضاعت بسیار اندک هم فقط مخاطب بزرگسال را هدف گرفته است و در زمینه ادبیات کودکان همین را هم نداریم.

البته فراواند آثاری که در عرصه ادبیات کودک و نوجوان با ظاهری وام گرفته شده از جنگ چاپ و منتشر شده است، اما فقط همان ظاهر قضیه است و جنگ پوسته‌ای کشیده شده است بر هیچ بدون این که اصلاً ژرفایی در افق دید باشد! و تازه همین هم به فانتزی‌ترین شکل ممکن و بهترین هایش، احتمالاً چیزی سوزناک و اشک‌انگیز در حد فیلم‌های احساسات برانگیز و چنین است که مثلاً داستان «پیل معلق» که نگاهی به نسبت عمیق‌تر به جنگ دارد، دو بار بر صدر می‌نشیند و قدر می‌بیند و دومین بارش همین امسال در جشنواره تقدیر از آثار ارزشمند دفاع مقدس که به صراحت اعلام کردند، به دلیل نبودن رقیب قابل بحث!!! و این یعنی هیچ و یعنی هشت سال جنگ با همه خوب و بدش و با همه تبعاتش نتوانسته است اندیشه و انگیزه‌های در خور اهل قلم و جماعت هنرمند برانگیزد؟! آن هم پس از این همه سال که فاصله گرفته‌ایم از خود واقعیت؟! فاصله‌ی که ظاهراً باید کافی باشد برای بهتر دیدن و رسوب کردن لحظه، لحظه آن روزها و شب‌ها در جانمان و رویاندن چیزی در وجودمان.

به راستی آب‌شخور هنر و اندیشه ما کجاست؟ آيا، خر مشهر، دشت عباس، دزفول و هزار جای دیگر، این ظرفیت را نیافتند که نامی بشوند در حد «ماکوندو» مثلاً و اتفاقی در آن‌ها افتاده باشد - حتی یک اتفاق! - که دستمایه‌ای بشود برای طرح ماجرای، حماسه‌ای و یا حتی فاجعه‌ای و اثری قابل اعتنا و ماندگار و دست کم سندی و تصویری باشد غیر رسمی و میراثی برای نسل‌های بعد؟

عجب! آنه آرامش چیزی را در هنرمند ما بیدار می‌کند، نه جنگ، نه فاجعه، نه ویرانی، نه ترس، نه حماسه، نه مرگ و نه زندگی. انگار اینجا هیچ اتفاقی نمی‌افتد و در این سکون، هنرمند ما هنوز با سایه‌اش حرف می‌زند، بعد از پنجاه سال که هدایت با سایه‌اش حرف می‌زد.